

به نام خدا

# فطرت ، روح ، نفس ، عقل

جُستاری در حوزه ی برفی مباحث

کلامی در اسلام

مؤلف :

کریم نافعى فرد

انتشارات عابد

پاییز : ۱۳۸۳

نافعی فرد، کریم ، ۱۳۳۱ -  
فطرت، روح، نفس، عقل / کریم نافع فرد.  
تهران: عابد ، ۱۳۸۳ ، ۱۷۲ ص.

ISBN: 964 - 364 - 490 - 1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. فطرت ۲. روح ۳. نفس ۴. عقل. الف. عنوان  
۲ ن / ۵۵ BBR ۱ / ۱۸۹  
کتابخانه ملی ایران ۲۸۷۲۸ - ۸۳ م

عنوان: فطرت روح نفس عقل

کریم نافع فرد

ناشر: انتشارات عابد

لیتوگرافی، صحافی و چاپ: معاصر

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول پاییز ۱۳۸۳

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

قیمت: ۱۹۵۰ تومان

آدرس مرکز پخش: خ ستارخان، خ حبیب الهی، نبش کوچه جعفریان صادق، پلاک: ۳۲

تلفن: ۶۵۱۳۳۲۱ فکس ۶۵۱۵۲۴۹

## فهرست مطالب

۵.....	فطرت.....
۷.....	یادداشت.....
۹.....	حسّ دینی از منظر اندیشمندان غربی.....
۱۷.....	حسّ دینی از دیدگاه اسلام.....
۲۳.....	مروری بر مبانی وراثت (ژنتیک).....
۲۷.....	نگاهی به مقوله ژنتیک و فطرت.....
۲۹.....	روح.....
۳۱.....	یادداشت.....
۳۳.....	روح از منظر احتمالات.....
۳۸.....	تأملاتی درباره روح.....
۷۷.....	نفس.....
۷۹.....	یادداشت.....
۸۱.....	نفس از منظر احتمالات.....
۸۷.....	نفس از دیدگاه قرآن.....
۹۰.....	نفس از دیدگاه فلاسفه یونان.....
۹۴.....	نفس از دیدگاه فلاسفه اسلام.....
۱۰۵.....	نفس از دیدگاه متکلمان.....
۱۱۱.....	نفس از دیدگاه عرفا و متصوفه.....
۱۱۴.....	تأملاتی درباره نفس.....
۱۱۷.....	کالبدشناسی مغز انسان.....
۱۳۳.....	نتیجه گیری.....

عقل.....	۱۳۹
یادداشت.....	۱۴۱
عقل از منظر فلاسفه و متکلمان.....	۱۴۳
تأملاتی در مقوله عقل.....	۱۵۰
پانویس ها.....	۱۶۷
منابع و مأخذ.....	۱۷۱

فطرت



## یادداشت

موضوع نوشتار حاضر چنانچه از عنوان آن برمی‌آید شناخت فطرت و به‌عبارتی دیگر منشأ خداجویی و خداپرستی در انسان است. گفتنی است در ارتباط با موضوع یاد شده، تاکنون تحقیقات فراوانی توسط اندیشمندان جهان علمای مغرب زمین انجام گرفته، و هر اندیشمندی با توجه به نوع نگرش و درک خود از موضوع، بگونه‌ای خاص درصدد حل این معما بر آمده است.

جهت تقریب ذهن خواننده با موضوع اصلی نوشتار، نگارنده بهتر دید در ابتدا شرحی اجمالی از نظریات مزبور آورده، سپس به بیان موضوع اصلی بپردازد. از آنجا که اساتید ارجمندی از جمله آقای جعفر سبحانی در کتاب "راه خداشناسی" و آقای عباسعلی عمید زنجانی در کتاب "پیوند مذهب و انسان" در خلال مباحث ارزنده خود نظریات برخی از اندیشمندان غربی را نیز طرح و نقد کرده بودند و لطف این کار در آن بود که نگارنده را از انجام تحقیقات مجدد بی‌نیاز می‌نمود، این توفیق حاصل شد تا در حد رفع نیاز از مطالب آنان بهره برداری گردد.

شایان ذکر آن که حضرات در کتاب خود نظریات اندیشمندان غربی را مفصلاً نقد نموده و به نتایج گرانقدر و آموزنده‌ای نیز دست یافته بودند. اما نظر بدین که هدف نگارنده بررسی نظریات مزبور و بیان درستی یا نادرستی آنها نبود، چرا که مبادرت بدان ما را از پرداختن به موضوع اصلی نوشتار دور می‌نمود، این بود که صرفاً به بیان نظریات مورد بحث اکتفا گردید، و خواننده جهت دستیابی به اطلاعات بیشتر و دقیقتر میتواند شخصاً به مآخذی که اشاره شد، مراجعه نماید.

سبک نوشتار بدین ترتیب است که ابتدا خلاصه‌ای از نظریات اندیشمندان غربی خاصه آنهایی که خیلی سر و صدا داشته‌اند، بیان گردیده، و پس از نقد کوتاهی، موضوع از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار گرفته است. مأخذ مورد استفاده در این قسمت جلد شانزدهم تفسیر نمونه بوده، و در نهایت با استناد به مطالبی از علم

زیست‌شناسی موضوع مورد نظر نگارنده مطرح گردیده است. در خاتمه همانگونه که نفس هر تحقیقی اقتضاء دارد ممکن است مطالب ارائه شده از سوی نگارنده نیز خالی از اشکال و ایراد نباشد. از ارباب فضل و دانش استدعا دارد در صورت مشاهده، از راهنمایی و ارشاد دریغ نفرمایند.

کریم نافع‌فرد

تهران ۱۳۷۹ خورشیدی - ۲۰۰۰ میلادی

## حسّ دینی از منظر اندیشمندان غربی

در ارتباط با علل پیدایش حسّ دینی در جوامع بشری، علاوه بر آراء دانشمندان الهی غرب که کم و بیش مشابه آراء دانشمندان مسلمان است، چند فرضیه دیگر نیز عنوان شده که اجمالاً به تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

از جمله یکی فرضیه‌ای است که تکوین حسّ دینی در انسان را معلول ترس وی از قوای قهریه طبیعت معرفی نموده، و معتقد است که چون انسان در ابتدا خود را در قبال پدیده‌های قهری طبیعی ضعیف می‌پنداشته، و طبعاً در صدد کشف و به تعبیری در جستجوی نیروی قدرتمندتری که بتواند او را در مقابله با نیروهای مزبور حفظ و حمایت نماید، می‌بوده، همین کشش باعث ایجاد حسّ دینی در وی گردیده است.

آقای جعفر سبحانی در کتاب راه خداشناسی گوید:

«... فروید روانکاو معروف، علت تکوین مذهب را ترس انسان از نیروهای خصمانه طبیعت دانسته و گوید: به عقیده پسیکانالیز استنباط مذهبی ما از کائنات مربوط به وضع طفولیت ما است. طفل، خود را در مقابل جهان عظیمی احساس می‌کند. مادر بر ضد کلیه خطرهای مبهمی که طفل را در جهان تهدید می‌کند، اولین حامی او بوده، و می‌توان گفت که نخستین یاور وی در برابر اضطراب است. به زودی پدران این نقش را اشغال می‌کنند و در تمام مدت طفولیت، این نقش بر عهده پدر باقی می‌ماند. بیم طفولیت در بلوغ نیز امتداد دارد و فرد بالغ با کلیه خطراتی که زندگی وی را تهدید می‌کند، آشنا می‌شود و او نیز مانند طفلی در قبال جهان، ضعیف و به پشتیبانی نظیر آنچه در سنین اولیه کنار پدر از آن برخوردار بود، نیازمند می‌باشد. بنابراین پس از دریافت چهره این پدر در خاطر خود، که در طفولیت اقتدار بی‌نهایتی برایش تصور می‌کرد، به وی در قالب یک واقعیت و یک الوهیت، یعنی یک نوع فوق بشر تحقق یافته، می‌نگرد.<sup>۱</sup>»

خلاصه این نظریه آن است که اعتقاد به وجود خداوند در سایه ضعف و بیچارگی بشر و ترس وی از حوادث روزگار به وجود آمده است. بشر نخستین که با ابزار مبارزه

با بیماری های مرگبار و رویدادهای تند و سخت روزگار مجهز نبود و هر روز با دیدگان خود می‌دید که عوامل بی رحم و خشن طبیعت دسته دسته افراد بشر را به دیار مرگ و نیستی روانه می‌سازد. در پرتو این اضطراب روانی ناچار بود که در برابر حوادث بیمناک روزگار به نقطه مبهم و مرموزی که اندیشه آن آرامش بخش روان های مضطرب و افکار لرزان است پناه برد، و در پرتو این عامل موضوعاتی به نام خدا، فرشته و پری در مغز او به وجود آمد. از طرف دیگر زندگی طفیلی مآبی بشر تا دوران بلوغ و قسمتی پس از آن، که همواره خود را در پناه مقامی مؤثر و نیرومند که وجود او را از برخی خطرات حفظ می‌کرد، می‌دید، او را به این فکر انداخت که در برابر نیروهای خصمانه طبیعت پناهگاهی بدست آورد، و آن پناهگاه پس از سپری شدن دوران کودکی به صورت یک واقعیت و یک الوهیت و یک نوع فوق بشری جلوه نموده است.

ویل دورانت از "لوکرتیوس" حکیم رومی نقل می‌کند: ترس، نخستین مادر خدایان است و از میان ترس، خوف از مرگ مقام مهمتری دارد. انسان ابتدایی در میان هزاران مخاطره قرار داشته و خیلی کم اتفاق می‌افتاده که کسی با مرگ طبیعی بمیرد. پیش از آن که به مرز پیری برسند، بیشتر مردم در نتیجه حملات متجاوزانه دیگران یا در نتیجه بیماری های مهلک از دنیا می‌رفته‌اند.

به همین جهت بوده که انسان ابتدایی نمی‌توانسته باور کند که مرگ یک حادثه و نمودی طبیعی است، و به همین دلیل همیشه برای آن علتی مافوق طبیعی تصور می‌کرده است. ترس از مرگ و احساس شگفتی از حوادثی که بر حسب تصادف ایجاد می‌شد، یا انسان نمی‌توانست علت آنها را درک کند، از یک طرف و امیدواری به کمک خدایان، و شکرگزاری در مقابل خوشبختی‌ها از طرف دیگر، همه عواملی بوده که اعتقادات دینی را سبب شده است.<sup>۲</sup>

گروهی از صاحب نظران، حسّ دینی را مولود فقر اقتصادی می‌دانند، و معتقدند که فقر و تنگدستی موجب این احساس در جوامع بشری بوده است. این گروه استدلال شان بر این پایه است که چون ملل محروم و فقیر در زندگانی خود جز رنج و محرومیت چیز دیگری نداشتند، جهت تسکین آلام روحی و درونی خود، ناگزیر خود را با اندیشه خدا، دین و لذت های مربوط به زندگانی در بهشت دلخوش کرده، و

همین امر رفته رفته موجب تکوین حس دینی در آنان گردیده است. ماتریالیست‌ها اندیشه خدا، مذهب و مسایل مربوط به ماوراء طبیعت را مولود انحطاط اقتصادی و بیچارگی ملت‌ها می‌دانند. معتقدند که ملت‌های محروم و تهی دست همواره دل خود را با فکر خدا و مذهب و خوشی‌های پنداری پس از مرگ، خوش کرده، و از این طریق به ناراحتی‌های درونی خود که از ناحیه محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی متوجه آنان بوده، تسکین بخشیده است.

طبقه استعمارگر و سرمایه‌دار از این فکر بهره‌برداری کرده، و با ترویج دستگاه‌های مذهبی و افکار مربوط به جهان دیگر و امیدوار ساختن آنان به پاداش‌های روز بازپسین، روح تحرک و جنبش را در آنان می‌کشتند. لنین می‌گوید: مذهب یکی از اهرم‌های فشار روحی بر طبقه رنجبر است که دائماً برای دیگری زحمت می‌کشد و محرومیت می‌برد. مارکسیسم همه مذاهب جدید و تشکیلات مذهبی را آلت دست بورژوازی دانسته، و هدف آن را استثمار و تحمیق طبقه کارگر می‌داند.<sup>۲</sup>

فشار عمل اربابان در مقابل بردگان و اجحاف و تعدی فئودال‌ها، خوانین، آریستوکرات‌ها و اشراف نسبت به طبقه رنجبر و زیر دست، گرچه باعث قیام‌های شدید می‌گردید، ولی بموازات این قیام‌ها و نتیجه نگرفتن از آنها، افکاری که بتواند مایه آسودگی خاطر برای توده محروم باشد در بین اجتماع شیوع پیدا می‌کرده و کم‌کم مذاهب که اثر تخدیری بر روح دارد، ظاهر گردید.

لنین در کتاب سوسیالیسم و مذهب می‌نویسد: مذهب در جامعه افیون ملت‌ها است. دکتر ارانی در نشریه عرفان و اصول مادی می‌نویسد: همیشه در کشورهای که صنعت و اقتصاد ترقی پیدا کرده و طبقه ضعیف در خود امید پیروزی دیده، افکار مذهبی جای خود را به مادیگری داده است. ولی هر موقع انحطاط تمدن و بحران اقتصادی پدید آمده، باز مذهب و فلسفه متافیزیک رواج بیشتری به خود گرفته است. کارل مارکس آلمانی همکار و همفکر فریدریش انگلس انگلیسی بنیانگزاران مکتب مارکسیسم می‌خواهند همه پدیده‌های فکری، روحی و اجتماعی را از این راه تفسیر نمایند. جامعه از نظر مارکسیسم دو طبقه دارد: یکی از آن دو زیربنا و دیگری روبنای آن را تشکیل می‌دهد. زیربنای اجتماع اصیل و قاعده آن همان وسایل تولید اقتصادی است، و سایر پدیده‌های فکری و روحی از قبیل فرهنگ، هنر، اخلاق،

مذهب و قانون، روبنا و وجود ثانوی و غیراصیل اجتماع می‌باشد. از نظر مارکسیسم عامل اساسی تاریخ و فکر انسانی و مصنوعات آن در هر عصر، همان اقتصاد است. از سخنان مارکس است که گوید: مردم با فکر خود اوضاع زندگی را به وجود نمی‌آورند، بلکه اوضاع زندگی است که افکار آنان را پدید آورده است.<sup>۴</sup>

گروه دیگری از اندیشمندان، جهل و نادانی بشر نسبت به علل حوادث طبیعی را، عامل ایجاد حس دینی در انسان می‌دانند. استدلال این گروه نیز بر این پایه استوار است که چون بشر ابتدائی از درک علل حوادث طبیعت عاجز بوده، و از طرفی به حکم تجربه، به این اصل که هر معلولی را علتی است، پی برده بوده، لذا انگیزه یافتن یک علت برای آن، موجب گردیده تا مفهومی مانند خدا در ذهن وی پدیدار گردد.

برخی از مادی‌ها می‌گویند اعتقاد به خدا معلول جهل و نادانی بشر به علل طبیعی بوده است. زیرا وی از یک طرف از علل بسیاری از حوادث و پدیده‌ها مانند: زلزله، طوفان، کسوف، خسوف و بسیاری از بیماری‌ها آگاه نبود، و از طرف دیگر به حکم خرد و تجربه که برای هر پدیده‌ای علتی است، ناچار بود برای هر یک از پدیده‌ها علتی فرض کند. از آنجا که به علل واقعی آنها راه نداشت، ناچار شد برای همه علتی بنام خدا فرض کرده و او را سرچشمه کلیه حوادث بداند.

اینک گفتاری از آنان: روزهایی که بشر از سرچشمه علم و دانش دور بود، و روابط علل و معلول‌های طبیعی را هنوز کشف نکرده بود، با هر موضوع پیچیده‌ای که روبرو می‌شد و از درک علل مادی آنها عاجز می‌گردید، فوراً دست به دامان اوهام زده و علت‌های غیرمادی و خدایانی برای آن در عالم پندار خود می‌ساخت. مثلاً می‌دید که قطرات شفاف باران و دانه‌های شش گوش برف از آسمان می‌بارد، و یا صدای غرش رعد و شعله برق گوش و چشم انسان را خسته و خیره می‌کند، ولی نمی‌دانست که علت باریدن باران و برف، تابش آفتاب بر سطح دریاها و تکاثف بخارهای متولده از آن و تبدیل شدن آن به قطرات باران و دانه‌های برف بر اثر برخورد هوای جوّ است. یا این که رعد و برق نتیجه تبادل الکتریسیته‌های مثبت و منفی بین دو توده ابر است، لذا یک سلسله علل غیر مادی برای آنها می‌تراشید. ولی چیزی نگذشت که روابط موجودات جهان یکی پس از دیگری کشف شد و آن قوای غیبی و خدایان خیالی عقب نشینی کرده و جای خود را به قوانین علمی دادند...»<sup>۵</sup>

آقای عباسعلی عمید زنجانی در کتاب پیوند مذهب و انسان آورده:

«... از جمله فرضیه‌های موجود در باره علل پیدایش حس دینی، یکی هم فرضیه‌ای است که اول بار توسط فروید روانشناس اتریشی مطرح گردیده است. بر طبق نظریه وی و گروهی که پیرو عقیده او هستند، منشأ پیدایش این حس را می‌بایستی در غریزه جنسی انسان جستجو نمود.

در بخشی از کتاب پیوند مذهب و انسان که در توضیح همین مطلب است از قول فروید آمده: در گذشته تصور می‌کردند که مسایل جنسی اصولاً در دوره کودکی وجود ندارد و آغاز و بحران آن در دوره بلوغ است. ولی ما کشف کردیم که چنین نیست و انگیزه‌های غریزه جنسی از هنگام تولد با زندگی همراه هستند و همین غرایزند که "خود" کودکانه یا "خود" نوزاد دفاع علیه آنها را به وسیله سرکوبی بر عهده می‌گیرد.<sup>۶</sup>

در توضیح نظریه فروید آورده: فروید در میان مکانیسم‌ها مراحل گوناگونی را مشخص می‌سازد. بدین معنی که جنسیت ابتدا روی دهان ظاهر می‌شود و عمل مکیدن انجام می‌گیرد، سپس به دندان می‌رسد و عمل گاز گرفتن را موجب می‌گردد.<sup>۷</sup>

فروید فعالیت‌های تند و بارز جنسی را در کودکان تا پنج سال اول زندگی می‌داند، و دوره بعد از آن را تا دوران بلوغ، زندگی جنسی دوره به اصطلاح پنهانی می‌نامد که در طی آن فعالیت جنسی متوقف و حالات مخصوص "خود" مانند شرم، نفرت و اصول اخلاق به وجود می‌آید.<sup>۸</sup>

او ابتدا با متد غریزه جنسی به شناخت حالات روانی و کشف آشفتگی‌ها و بیماری‌های روحی می‌پردازد و سعی می‌کند سرنخ کلاف سردرگم دستگاه‌های پیچیده روانی را در نوسانات و زیر و بم فعالیت‌های جنسی پیدا کند. ولی قبل از آن که در این راه حتی تجربیات و مشاهدات خود را در تطبیق تئوری خود با واقعیات عینی تکمیل نماید، یکباره فروید روانکاو یا روانپزشک، ماسک فیلسوفانه می‌زند و می‌خواهد با چراغ دستی خود تمام تاریکی‌های وجود انسان را روشن نماید.

وقتی به مسأله مذهب می‌رسد، حس مذهبی و انگیزه‌گرایی به مذهب را این چنین تفسیر می‌کند: مذهب با اصول و احکام خود از لحاظ روانشناسی کاری جز

بیان اضطراب‌ها، نگرانی‌ها و دلواپسی‌هایی که به وسیله کمپلکس‌های هر شخصی ایجاد شده‌اند، نمی‌کند. وی گوید: در حقیقت علت تکوین مذهب مبتنی بر دو پدیده زیر است:

الف- تشویش و نگرانی انسان در برابر تحریک‌های غریزی خود.

ب- ترس انسان در برابر نیروهای خصمانه طبیعت.

بدین ترتیب او بر خلاف “رنارک” عامل عقل را در تکوین مذهب دخالت نمی‌دهد، و آن را یک امر نفسانی می‌داند.<sup>۹</sup>

به عبارت دیگر در نظر وی مذهب توهمی است که قدرت خود را در نتیجه استقبال از امیال غریزی ما کسب می‌کند.<sup>۱۰</sup>

او با معیار غریزه به تفسیر تاریخ و کشف نخستین جوانه‌های حس مذهبی و اخلاقی در مراحل اولیه زندگی بشر می‌پردازد و می‌گوید: در نخستین دوران زندگی انسان، فرزندان نسبت به مادر عشق می‌ورزیدند، و در این عشق که از غریزه جنسی سرچشمه می‌گرفت، با مانع بزرگی که همان پدر بود، مواجه بودند.

سرانجام از تصادم نیروی ارضاء با مانع عینی، حادثه بزرگی رخ داد، و این حادثه که ارتکاب قتل پدر بود، عکس‌العمل روانی حادی را بدنبال آورد که بصورت احساس پشیمانی از ارتکاب جرم در اعماق روان فرزندان، حس پدرپرستی را به وجود آورد. وی این بازتاب غریزه جنسی را نخستین شکل تمایل انسان به مذهب قلمداد می‌کند، و توتم پرستی را که آیین انسان‌های اولیه بوده، زاییده تحولات همان تمایل نخستین می‌پندارد.

پس از آن که از این رهگذر به کشف انگیزه اصلی عقاید دینی نائل می‌گردد به تحقیقات خود برای بدست آوردن ریشه اخلاق و قوانین عملی مذهب این چنین ادامه می‌دهد:

فرزندان پس از قتل پدر به انگیزه ارضای غریزی، برای تصاحب مادر به رقابت می‌پردازند، و این رقابت کارش به کشمکش و نزاعی خونین می‌انجامد که در نتیجه آن همگی به قرارداد تازه‌ای مبنی بر تحریم مادر تن می‌دهند. از همین جا قرارداد‌های دیگری در مورد محارم دیگر بتدریج به وجود می‌آید، و برای آن که به ارضای هرچه بیشتر و بهتر موفق شوند، قرارداد تعاون می‌بندند، و از آن مقررات اخلاقی و

دستورالعمل های مذهبی ناشی می گردد.<sup>۱۱</sup>

گروهی از اندیشمندان که پیرو مکاتب جامعه‌شناسی می‌باشند، پیدایش احساس و انگیزه های دینی را ناشی از نقش اساسی و تعیین کننده پدیده‌ها و روابط موجود میان بنیادهای اجتماعی تلقی نموده، و معتقدند که پدیده‌های اجتماعی و روابط مزبور واجد یک چنین احساساتی بوده‌اند.

از آن جمله می‌توان امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی را نام برد که با ابداع نظریه اصالت و حاکمیت عقل اجتماعی جامعه، روش نوینی را در شناخت رویدادها، تحولات اجتماعی و اصول بررسی های جامعه‌شناسی به وجود آورد.

وی در کتابی بنام اصول روش جامعه‌شناسی<sup>۱۲</sup> نظریه نوین خود را این چنین شرح می‌دهد:

در حقیقت این روش ها، افکار و ادراکات نتیجه فعالیت روانی و ذهنی مجموعه‌ای از روان ها و اذهان فردی است که سرانجام در روش و طرز تفکر و ادراک خاصی وحدت نظر می‌یابند. این گونه ادراکات اجتماعی به هیچ وجه تابع اراده فرد نیست، بلکه اراده افراد در برابر این ادراکات اجتماعی خاضع و مقهور می‌باشد. خضوع و انعطاف ادراکات فردی در برابر پدیده‌های اجتماعی، خود دلیل آن است که این پدیده‌ها مولود احساس و ادراک فردی نیست.

بدیهی است آنجا که ما در مقام تمایز ادراک فردی با ادراک اجتماعی جامعه هستیم، نیازی نداریم که بتوانیم درک جامعه را به صورت خاصی در زندگی خارج مجسم سازیم، و برای آن عامل خارجی پیدا کنیم. زیرا همین اختلاف فاحشی که میان این دو نوع بینش و ادراک مشاهده می‌کنیم ما را به وجود عینی دو حقیقت متمایز راهنمایی می‌کند، و از این رو ما مجبوریم در تعیین و تشخیص ادراک اجتماعی به اصطلاح و نام‌گذاری متوسل شویم.

جامعه‌شناس فرانسوی با پیروی از این اصل و نظریه نوین، به بررسی تحولات و پدیده های مختلف اجتماعی پرداخته و تأثیر، نفوذ و نقش اساسی را در مورد فرد در این دگرگونی ها به شدت انکار می‌کند، و حکومت مطلقه و نقش اساسی را در مورد کلیه رویدادهای نظامی، اجتماعی بر عهده عقل اجتماعی می‌گذارد. وی ادعا می‌کند که ما باید به طور کلی تمام این تحولات و حوادث اجتماعی را که مجموعه‌یی از

پدیده‌های اجتماعی می‌باشد، به عنوان یک سلسله امور خارج از مسئولیت و قلمرو نفوذ دستگاه عقلی و روانی فردی افراد مورد مطالعه قرار داده، و آنها را معلول عمل اجتماعی و قاهر بر اراده افراد بشمار آوریم.<sup>۱۳</sup>

این دانشمند جامعه‌شناس یهودی به استناد روش ابداعی خود، دین و اخلاق را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، و در زمینه تفسیر و پیدایش ادیان و اصول اخلاقی جامعه‌ها چنین اظهار نظر می‌کند:

مسائلی چون دین، قانون ازدواج و تشکیل خانواده، مانند سایر پدیده‌های اجتماعی، صرفاً از عقل اجتماعی و ادراکات ویژه جامعه بصورت یک جبر اجتماعی پدید می‌آید، و اراده، عقل و ادراک فردی کوچکترین تأثیری در تکوین این گونه پدیده‌ها نداشته، و هیچ‌گونه عامل اصیل و غیر قابل تغییر دیگری در بنیان‌گیری آن اثر قابل توجهی نمی‌تواند داشته باشد.

عواطف فطری، انگیزه‌های درونی و احساساتی از قبیل محبت نمی‌تواند دین و سنت‌های اجتماعی را تفسیر و توجیه کند. بنابراین برای دین، قوانین و اخلاق انگیزه‌های فطری و ذاتی وجود ندارد، و اصولاً مجموعه اصول اخلاقی که موضوع علم اخلاق است، با توجه به نظریه جدید کاملاً بی‌اساس و از ساخته‌هایی است که وجودی بر آن متصور نیست.

وی جای آن که برای گفتار و نظریه جدیدش دلایل و مدارک عینی ارائه دهد، عجولانه سراغ دین، اخلاق و قوانین اجتماعی رفته، نقش مبادی غیرمادی و ثابت وحی، فطرت و احساسات درونی انسانی را به کلی نفی و همه ادیان، قوانین و اصول اخلاقی را بر پایه‌های لرزان و متغیر مقتضیات و خواست عقل اجتماعی بنا می‌کند. مسأله‌گرایی افراد به ادیان را معلول اصل حاکمیت مطلق عقل اجتماعی و پدیده‌های اجتماعی دانسته و نفوذپذیری بی‌چون و چرای دستگاه ادراکی افراد در برابر این دو قدرت قاهره قلمداد می‌نماید. به تعبیری روشن‌تر می‌خواهد بگوید که این عقل اجتماعی جامعه است که از یک طرف ادیان، سنن و قوانین را می‌آفریند، و از طرف دیگر، پیروی و اطاعت از آنها را بر عقل و اراده افراد انسانی تحمیل می‌نماید.....»<sup>۱۴</sup>

مطالب فوق نمایانگر دیدگاه‌های برخی از علمای مغرب زمین در ارتباط با

شناخت منشأ حس خداجویی و خداپرستی در انسان می‌باشد. برخی از این دیدگاهها بقدری سست، بی‌پایه و حتی بی‌ربط با موضوع است که انسان در برخورد اول نمی‌داند چه بگوید. مثلاً گفته شده که منشأ حس دینی در نوع انسان، ترس از نیروهای طبیعت بوده است. اگر این طور باشد چگونه است که نوع انسان در طلیعه قرن بیست و یکم با وجود آن که توانسته تقریباً بر بیشترین بخش از اسرار نهانی طبیعت دست یابد، و حتی بخش اعظم نیروهای موجود در آن را تحت سیطره خود قرار دهد، باز خود را محتاج و نیازمند بدان می‌بیند؟ چگونه است حال که ترس و وحشتی در میان نیست، جای آن که این احساس را به کلی نفی نماید، بیش از پیش بدان علاقمند شده است؟

یا گفته شده که منشأ حس دینی در نوع انسان، جهل به علل حوادث طبیعی بوده، این نظریه هم مانند نظریه قبل بی‌پایه و اساس است. چرا که امروزه در ارتباط با شناخت علل و عوامل حاکم بر دستگاه طبیعت، دانش و معلومات انسان به حدی رسیده که شاید بتوان گفت از این نظر تقریباً اشباع شده، اما مع‌الوصف جای آن که احساس دینی را به فراموشی بسپارد، بر دامنه کشش های دینی‌اش نیز افزوده گشته است.

سستی نظریه گروهی که عوامل اقتصادی از جمله فقر را در پیدایش حس دینی مؤثر می‌دانند نیز واضح و مبرهن است، چرا که احساس نیاز به گرایش های دینی، امروزه در جوامع پیشرفته و مرفهی کمتر از جوامع فقیر و عقب مانده نیست. بطلان نظریه فروید و دورکیم نیز روشن و آشکار است. زیرا حضرات به صورت مسأله خوب توجه نکرده‌اند. مفهوم پندار ایشان در مثال بدان می‌ماند که بخواهند علت پیدایش واقعیت هایی چون گرسنگی و تشنگی را در متن فعل و انفعالات غریزه جنسی و یا چارچوب های ذهنی و پنداری روابط اجتماعی جستجو نمایند.

### حس دینی از دیدگاه اسلام

نکته‌ای که بسیار درخور تأمل می‌باشد این است که قرآن چهارده قرن پیش با این مسأله از دیدگاهی علمی و کاملاً بدیع برخورد نموده، و در جهت توضیح آن مطالب درخور اهمیتی نیز بیان داشته است. خلاصه کلام، چنانچه از فحوای مطالب و آیات قرآنی برمی‌آید از دیدگاه قرآن حس دینی یک امر ذهنی و اعتباری نیست که

بتوان برای آن یک منشأ ذهنی و اعتباری فرض نمود. از نظر قرآن احساس دینی در وجود انسان، احساسی است در ردیف احساسات دیگر، و به همان اندازه عینی و ملموس است، که احساساتی از جمله گرسنگی و تشنگی قابل درک است.

در ادامه جهت روشنتر شدن موضوع نظر خواننده را به مطالب ارزشمندی که برگرفته از جلد شانزدهم تفسیر نمونه می‌باشد، جلب می‌نمائیم:

«...» فاقم وجهک للدين حنیفاً، فطرت الله التي فطر الناس علیها، لا تبدیل لخلق

الله، ذلک الدین القیم، و لکن اکثر الناس لا یعلمون<sup>۱۵</sup>

پس روی خود را متوجه آیین پاک و خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین محکم و استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.<sup>۱۵</sup>

آیه فوق، تأکید می‌کند که دین حنیف و خالص و خالی از هرگونه شرک، دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها قرار داده است. سرشتی است جاودانی و تغییر ناپذیر، هرچند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند. آیه فوق بیانگر چند حقیقت است:

اول آن که، نه تنها خدا شناسی، بلکه دین و آیین به طور کلی و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم چنین باشد. زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید: میان دستگاه تکوین و تشریح هماهنگی لازم است. آنچه در شرع وارد شده حتماً ریشه در فطرت دارد، و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است، مکملی برای قوانین شرع خواهد بود. به تعبیر دیگر تکوین و تشریح دو بازوی نیرومندانند که بصورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها عمل می‌کنند.

ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند. بدون شک شرع برای رهبری فطرت حدود، قیود و شرایطی تعیین می‌کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتد، ولی هرگز با اصل خواسته‌های فطری نه تنها مبارزه نمی‌کند، بلکه از طریق مشروع آنها را هدایت نیز می‌کند. در غیر این صورت میان تشریح و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست. به عبارت روشن‌تر خدا هرگز کاری ضد و نقیض انجام نمی‌دهد، به طوری که فرمان تکوینی‌اش بگوید: انجام ده، و فرمان تشریحی‌اش بگوید: انجام نده.

دوم آن که، دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات، یک امر عارضی است. بنابراین وظیفه پیامبران آن است که این امور عارضی را زایل کنند، و به فطرت اصلی انسان ها امکان شکوفایی دهند. سوم آن که، جمله "لاتبدیل لخلق الله" و بعد از آن جمله "ذلک الدین القیم" تأکیدهای دیگری بر فطری بودن دین، مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است، هرچند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد دماغی کافی قادر به درک این واقعیت نباشند. به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد، این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است.<sup>۱۶</sup>

خدا گرایی و خدا پرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسان ها قرار دارد. ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند، که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن خدا گرایی بلکه مذهب را در تمام اصول اش روشن می کند:

۱ - دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرایی بشر، خود نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود. این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر این که ریشه فطری دارد. مورخان بزرگ می گویند: تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده اند، و تا آنجا که دسترسی به دوران قبل از تاریخ داشته اند، هرگز بی دینی را جز به صورت یک استثنا در جوامع انسانی ندیده اند.<sup>۱۷</sup>

"ویل دوران" مورخ معروف معاصر گوید: اگر دین را به معنای پرستش نیروهای برتر از طبیعت تعریف کنیم از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که بعضی از اقوام ابتدایی ظاهراً هیچگونه دینی نداشته اند. با وجود اینها، نمونه هایی که ذکر شد جزو حالات نادر است و این اعتقاد کهن که دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می شود، با حقیقت وفق می دهد. این قضیه در نظر فیلسوف یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی به شمار می رود. او به این نکته قانع نمی شود که همه ادیان از مطالب لغو و باطل آکنده است، بلکه به این مسأله توجه دارد که دین از قدیم‌الایام با تاریخ بشر همراه بوده است. منبع این تقوایی که به هیچ وجه از دل انسان زوده نمی شود، در کجا قرار دارد؟ اگر ما برای مذهب ریشه هایی در

دوران پیش از تاریخ تصور نکنیم، هرگز نخواهیم توانست آن‌ها را در دوران تاریخی چنان که هست، بشناسیم.<sup>۱۸</sup>

کاوش‌هایی که پیرامون انسانهای ما قبل تاریخ از طریق حفاری‌ها انجام شده نیز این مطالب را تأیید می‌کند. چنانکه جامعه‌شناس معروف "ساموئل کینگ" در کتاب خود به نام "جامعه‌شناسی" تصریح می‌کند که: اسلاف انسان‌های امروزی (انسان نئاندرتال) حتماً دارای مذهب بوده‌اند.<sup>۱۹</sup>

سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاری‌ها به دست آمده، از جمله این که آنها مردگان خود را با وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند و اشیائی همراه آنها دفن می‌کردند، که بیانگر اعتقاد آنها به رستاخیز بوده است، استدلال می‌نماید. به هر حال جدا کردن مذهب از تاریخ بشر چیزی نیست که هیچ محققى بتواند بپذیرد.

۲ - مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می‌دهد با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیم‌های استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده‌اند نتوانسته‌اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه‌کن سازند.

به خوبی می‌دانیم حزب حاکم روسیه شوروی بیش از شصت سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچ گونه وقفه و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی، سعی کرده است که مغزها و دلها را بکلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد. ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته به خارج درز کرده، و اخیراً در مطبوعات خواندیم، نشان می‌دهد که نه تنها با آن همه تبلیغات و سختگیری‌ها نتوانسته‌اند به چنان هدفی برسند، بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسایل مذهبی در بعضی از جمهوری‌های شوروی به چشم می‌خورد. این امر، سران نظام حاکم را متوحش ساخته، و نشان می‌دهد که اگر یک روز فشار و اختناق برداشته شود، مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است.<sup>۲۰</sup>

۳ - کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعاست. آنها می‌گویند: بررسی در باره ابعاد روح انسان نشان می‌دهد که یک بعد اصیل آن بعد مذهبی یا به تعبیر آنها بعد قدسی و یزدانی است. گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه‌گانه دیگر یعنی راستی، نیکویی و زیبایی